



وزیر در تنور ستم خود جان سپرده است!

نفرین می کنند، اگر دستور فرمایید وزیر آنها را آزاد کند تا برای شما دعا کنند تا شاید این مرض و ابتلا رفع شود.»
 واثق گفت: «کنون نامه‌ای از طرف من بنویس تا وزیر زندانیان را آزاد کند.»
 احمد گفت: «اگر وزیر خط من را ببیند هرگز دستور را انجام نخواهد داد ولی اگر شما به خط خود چیزی بنویسید آزادی آنها انجام می شود.»
 واثق نامه‌ای نوشت و آن را به یکی از درباریان داد و تأکید کرد در جا وزیر را دید به نظر او برساند، اگر او را در راه ملاقات کرد دستور آزادی زندانیان را بنویسد. آن شخص رفت و در راه وزیر را دید که به دارالخلافت می آید، گفت: «دستور خلیفه است، باید نوشته‌های بدهی تا زندانیان را آزاد کنند.»

آن قدر سماجت کرد که وزیر آنها را آزاد کرد.
 وزیر تئوری از آهن درست کرده بود که دیوارهای داخلی آن میخ‌های آهنین بسیار تیز داشت، هر کس را می خواست کیفر کند دستور می داد تنور را با چوب زیتون بیفروزند تا سرخ شود آنگاه او را در تنور می انداخت، آن بیچاره از تنگی جا و حرارت تنور و میخ‌های آهنین به دردناک‌ترین وضعی جان می داد.

بعد از درگذشت واثق، متوکل به مقام خلافت رسید و بر محمد بن عبدالملک خشم گرفت و او را از منصب وزارت برکنار کرد و تمام اموالش را تصرف کرد و دستور داد در همان تنور زندانی‌اش کنند. او ۴۰ روز در تنور بود تا هلاک شد. روز آخر عمر خود کاغذ و دواتی خواست و این دو شعر را برای متوکل نوشت:

«هی السبیل فمن یوم الی یوم / کانه ما تراک العین فی نوم / لاتجزع عن رویدا انها دول / دنیا تنقل من قوم الی قوم» (دنیا گذرگاهی است که باید روزیبه روز آن را طی کنی؛ همانند رؤیایی که در خواب به چشم می آید، ناراحت نباش و واگذاری این دنیا سرمایه‌ای است که هر روز به دست قومی نقل می شود).

اتفاقاً فرصت نشد متوکل این نامه را ببیند. فردا که از مضمون آن اطلاع پیدا کرد دستور داد محمد بن عبدالملک وزیر را از تنور بیرون آورند. وقتی آمدند، دیدند وزیر در تنور ستم خود جان سپرده است!

منبع: «کتاب هزار و یک حکایت اخلاقی» جلد اول، حکایت ۳۹۶

احمد بن حماد وزیر معتمد بود، روزی نامه‌ای از طرف فرمانداری رسید، یکی از کلمات آن نامه لفظ «کلاء» بود، معتمد از وزیر خود که مشغول خواندن نامه بود پرسید: «کلاء چیست؟»

وزیر جواب داد: «نمی دانم.»
 معتمد گفت: «خلیفه درس نخوانده و وزیر بی سواد.»
 بعد پرسید: «از نویسندگان کدام یک حضور دارند؟»
 گفتند: «محمد بن عبدالملک.»

معتمد احضار کرد، محمد بن عبدالملک وارد شد.
 معتمد پرسید: «کلاء چه معنی ای دارد؟»

محمد بن عبدالملک جواب داد: «مطلق گیاه را کلاء می گویند. اگر تر و تازه بود خلی می نامند، چنانچه خشک باشد به آن حشیش می گویند.»
 آنگاه شروع کرد به تقسیم بندی نباتات.

معتمد از فضل و دانش او خوشش آمد و او را به سمت وزارت منصوب کرد.
 محمد بن عبدالملک قدرت زیادی پیدا کرد. آنچه توانست به ظلم و ستم از مردم پول گرفت و از زمان معتمد تا آخر زمان واثق وزیر بود.

«ابن وهب» و «ابن خضیب» و بسیاری از فرمانداران در زندان محمد بن عبدالملک محبوس بودند. عبدالملک پول زیادی از آنها می خواست و آنها چون این میزان پول را نداشتند، از نجات خود مأیوس شدند.

در آن هنگام، «وائق بالله» (هارون الواثق بالله بن محمد المعتمد بالله بن هارون الرشید، فرزند معتمد و نهمین خلیفه عباسی) سخت مریض شد. «احمد بن ابی داود» قاضی پیش واثق رفت.

خلیفه به او گفت: «احمد! دنیا و آخرت را از دست دادم.»
 احمد جواب داد: «هرگز چنین نیست.»

واثق گفت: «همین گونه است، اکنون آخر عمر من است، دنیا که از دستم رفت، آخرت را هم به واسطه کارهایی که کرده‌ام از دست دادم، اگر می توانی چاره‌ای ببندی؟»

احمد گفت: «محمد بن عبدالملک بسیاری از بزرگان را معزول و آنها را زندانی کرد و از مصادره اموال آنها هم چیزی حاصل نشد، چندین هزار زن و فرزند و بستگان آنها قطعاً



ثواب الاعمال و عقاب الاعمال

کتاب «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» یا «عنوان فرعی پاداش و کیفر کردار» تألیف محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق (ره) یا ترجمه صادق حسن زاده از سوی نشر ارمغان طوبی چاپ و منتشر شده است. این کتاب ارزشمند مجموعه روایاتی درباره پاداش و کیفر اعمال در آموزه‌های اسلامی است. در این کتاب، به بیان احادیثی در زمینه ثواب برخی از اعمال شایسته و عبادات و عقاب برخی از گناهان در دنیا و آخرت پرداخته شده است. بیان پاداش قرآنی سوره‌های قرآن، پاداش کمک به برادران مسلمان و حل مشکلات آنان، زیارت قبور معصومین (ع)، نمازها و روزه‌های مستحبی، انجام اعمال مختلف عبادی، صدقه دادن، صلح رحم، سبب کردن شکم گرسنگان، برخی از ادعیه و اذکار، نماز جماعت و شرکت در مجالس مسلمین، بیان کیفر اعمالی مانند دروغ، غیبت، ستم به دیگران، خوردن مال حرام، تکبر و ورزیدن، ترک نماز، ترک حج و سایر فرایض دینی، قطع رحم، بی حیابی و بی عفتی زنان، نگاه مسموم مردان به زنان نامحرم، دوست داشتن دنیا، همکاری با ظالمان در ظلم آنان و بیان ثواب و عقاب برخی دیگر از اعمال و ذکر احادیثی در این زمینه شالوده اصلی کتاب است. این کتاب همواره مورد توجه عالمان و همچنین عموم شیعیان بوده و از مهم ترین آثار حدیثی شیعه به شمار می آید. بخش اول، با عنوان «ثواب الاعمال» و بخش دوم، با عنوان «عقاب الاعمال» تهیه و تنظیم شده است.

جنگجوی اهل جهنم در لشکر اسلام

آنگاه شمشیر را بر سینه خود فرو برد و کشته شد. وقتی فرموده پیامبر (ص) بر اصحابش روشن شد، خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: گواهی می دهیم به راستی که شما

پیامبر الهی هستید. پیامبر فرمودند: «بعید نیست شخصی کردارش، مانند کردار اهل بهشت باشد ولی خودش از اهل جهنم باشد و دیگری اعمالش، همچون اعمال اهل جهنم باشد ولی اهل بهشت شود که هنگام مرگ نصیب می شود.»

منبع: کتاب «پیامبر و یاران» جلد ۱، محمد علی عالمی دامغانی



آمدند به حضرت رسول (ص) گفتند: قزمان فرزند حارث، در لشکر مسلمانان و در جنگ احد با دشمنان می جنگد. پیامبر (ص) فرمودند: «او از اهل جهنم است.»

اصحاب تعجب کردند. وقتی علت را پرسیدند، حضرت فرمودند: «او منافق و اهل دوزخ است...»

قزمان عده‌ای از دشمنان، از جمله خالد بن اعلم و ولید بن عاص را کشت؛ ولی عاقبت بر اثر زخم‌های زیاد مجروح شد و او را به خانه بردند.

مردم گفتند: «خوش به حال تو که در راه خدا جنگیدی.»

او گفت: «من به خاطر قوم خود و تعصبی که داشتم جنگیدم نه به خاطر اسلام.»